



حصر تحمیلی کرونا و زخم کاری بیکاری نام دیگر انزوا است

بغل بوسه‌ها رفتند، ماهم ناپدید می‌شویم!



فریدون صدیقی

پیشگوست روزنامه‌نگاری و مدرس ارتباطات

صدسال طول کشید تا از انزوا درآمدم! یعنی از خودم درآمدم و دوباره به خودم رسیدم! چه رنجی کشیدم در آن همه سال که فقط خودم خبردارم، کار به جایی رسید که حاضر بودم برای فرار از تاریکی، به خاطر شیطان هم شمع روشن کنم! انزوای پرمال من به دلیل دل شکستن در اولین دل‌بندی بود همچون بریده راهی متروک بودم که حاضر بود رهگذر خس و خاشاک باشد تا یادش بیاید هنوز زنده است و به دردی می‌خورد! همان ایام بود که فهمیدم منزوی بودن یعنی کسی را که دوست دارید شما را نبیند بعدها بعد تا دقیقه اکنون که به هزار سالگی رسیده‌ام دریافتم منزوی کسی است که نمی‌شنود و نمی‌بیند و نمی‌خواند و چیزی نمی‌خواهد حتی خودش را و نیز کسی است که دیگری عدا نمی‌خواهند او را ببینند در حالی که هست چون فکر می‌کند و عمل می‌کند اما چون در زیستی نامتوازن و بیمار زندگی می‌کند امنیت شغلی، حرفه‌ای، اجتماعی و روانی ندارد! به انزوای خودپناه می‌برد!

کمی توضیح افزون؛ شما با خود مدیریتی حال‌تان کم و بیش سبز است مثل کارمندی پرتلاش، خادم و عادل اما با نادیده گرفتن شما حالتان را سرد و خاکستر کنند پس هر چه می‌دوید به جایی نمی‌رسید و درجا می‌زنید و بتدریج درجا فرو می‌روید و سرانجام گوشه‌نشین اتاق می‌شوید و چون هم مضطرب و هم غمگین هستید، افسردگی کسب و کارتان می‌شود!

کمی نتیجه؛ یعنی شما آقای سرو چمان و شما خانم نیلوفر را نادیده می‌گیرند پس باور می‌کنید تحصیل، تلاش، خلاقیت و ابتکار بی‌ثمر است؛ نیمکتی خالی در بیابان یا رودخانه‌ای خشک در کف دره‌ای آفتاب ندیده هستید! درک این موضوع شما را بی‌امید و فردا می‌کند و اگر با مردمانی چون خود در آمد و رفت هستید بر آنان هم همان زود که بر شما و ما می‌رود!

درحقیقت همه ما مردمان معصوم، درخودخوری، تحقیر و انزوا هستیم و خود خبر نداریم پس مراودات روزانه در خانه، خیابان و آن کوچه و آن گروه مجازی هم به تارمویی بند است! هر عطسه و سرفه‌ای ناگهانی دامنه التفات حداقلی ما را می‌گسلد و اگر میراث دار پیشینیان مان باشیم که کم و بیش هستیم آن وقت نام آن موی رنجور رابطه را دوری و دوستی می‌گذاریم!

کمی نتیجه دوم؛ آن وقت همه ما خو گرفته به عادت‌هایی می‌شویم که عمیقاً ما را سطحی، تنزل‌خواه و گسسته و سرگشته می‌کند که کرده است! و اینجاست که من در خلوت و خلوص خود، باور می‌کنم آمدن کووید ۱۹ برای ما درحقیقت آن سوی سکه کرونای روانی ماست! خودپوشی، خودپنهانی و فرار از هم به خاطر ترس از شیوع کرونا و نیز زخم‌زبان‌های مستقیم و غیرمستقیم به دلیل تلاشی از دولتی سر مصایب بی‌شمار ما را به گمشدگانی



حالم از دیدن‌های قطره‌چکانی،
گفتن‌های ترس‌خورده و بی‌کرشمه،
لحن و موسیقی صدا مکدرتر از آسمان
گمشده کارون است؛ غمگین‌تر از
بلم‌رانی که به جای آب، کف‌آب پارو
می‌کند و در باز آمدن به خانه پا برهنه
باید باران گمشده در فاضلاب را بشویم
بزنند. انزوا یعنی نشستن زیر سقف
کاهگلی روی چهار دیواری سیل‌خورده
که امیدوارید سیل شرمگین، پا پس
گیرد تا عبود و امیرو بچه‌های خاتون
فرصت کنند جلوی مردن سقف را
بگیرند!

بی‌خبر از هم در موقعیت هولناک قرار داده است. انزوا برای من زخم کاری نتوانستن در بغل بوسه‌هاست؛ در عدم هم‌نفسی و زل‌زدن به مردمان چشمان میشی یا سیاه است که جوایز حال آنان شدن با حضور جسورانه و مستبدانه کرونا، غیرممکن است! راست این است.

حالم از دیدن‌های قطره‌چکانی، گفتن‌های ترس‌خورده و بی‌کرشمه، لحن و موسیقی صدا مکدرتر از آسمان گمشده کارون است؛ غمگین‌تر از بلم‌رانی که به جای آب، کف‌آب پارو می‌کند و در باز آمدن به خانه پا برهنه باید باران گمشده در فاضلاب را بشویم بزنند. انزوا یعنی نشستن زیر سقف کاهگلی روی چهار دیواری سیل‌خورده که امیدوارید سیل شرمگین، پا پس گیرد تا عبود و امیرو بچه‌های خاتون فرصت کنند جلوی مردن سقف را بگیرند! راست این است که حصر تحمیلی کرونا و زخم کاری بیکاری نام دیگر انزوا و افسردگی است آن‌سان که حوصله دوره کردن خودتان را هم ندارید و کار اندوه و دلواپسی‌های گاه روا و اغلب ناروای ما به جایی رسیده است که عشق کهنه هم درمان دارد؛ فراموشی! و اساساً روز و روزگار یاد عزیز شما را به سر کوچه نرسیده، به طاق نسیان می‌کوبد!

آیا دوست داشتن‌ها فقط در حوصله یک پیام کوتاه‌تر از آه است؟ چون جهان پس از کرونا، سیاره دیگری است؛ اتومبیل‌ها بدون راننده هستند کشتی‌ها و هواپیماها هم. اصلاً رانندگی بی‌موضوع می‌شود؟ پس رانندگان تاکسی، اتوبوس و قطار و هواپیما به جمع بیکاران اضافه می‌شوند! فروشگاه‌ها بدون فروشنده و دل‌ها بدون تپش، چشم‌ها شیشه‌ای و آغوش، چینی خیال یک روبات است؟ البته در چنان روزگاری تنهایی، انزوا و افسردگی جایی ندارد فقط گل‌ها افسرده‌اند چون کسی عاشق نیست تا آنان را بچیند چون با ژن‌های سفارشی آزمایشگاه‌ها و کارخانه‌ها می‌سازند! عقد و عروسی و جشن تولد فراموش می‌شود! آیا انسان طبیعی ناپدید می‌شود؟! پس من حق دارم تنیده در خودم باشم چون نگران اکنون و حال مردمان عصر پس از کرونا و همکاران او هستم که بعدها می‌آیند....



یکی از ساکنان خانه سالمندان Domenico Sartor در نزدیکی ونیز ایتالیا. در زمان همه‌گیری بیماری کرونا، دختر خود را از طریق یک صفحه پلاستیکی که در اصطلاح به «اتاق آغوش» معروف شده بغل می‌کند.